



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیهما السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

وہابییت فتنہ

عباسقلی غفاری فرد



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فتنه و هابیت

نویسنده:

عباسقلی غفاری فرد

ناشر چاپی:

کیهان فرهنگی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۶	فتنه وهابیت
۶	مشخصات کتاب
۶	مقدمه
۷	آیا استمداد از پیامبر همان شرک است
۹	حرکت سیاسی وهابیون
۱۰	آزادی مکه و دومین تهاجم
۱۱	نخستین جنگ با عثمانی
۱۱	پایان کار
۱۲	نتیجه سخن
۱۲	درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فتنه و هابیت

مشخصات کتاب

شماره کتابشناسی ملی : ایران ۸۴-۲۰۴۰۶

سرشناسه : غفاری فرد، عباسقلی

عنوان و نام پدیدآور : فتنه و هابیت / غفاری فرد، عباسقلی

منشأ مقاله : ، کیهان فرهنگی، ش ۲۲۲، (فروردین ۱۳۸۴): ص ۵۲ - ۵۷.

توصیفگر : وهابیه

توصیفگر : ابن عبدالوهاب، محمد بن عبدالوهاب

توصیفگر : عربستان سعودی

توصیفگر : اعتقادات مذهبی

مقدمه

سیداحمد بن زین ابن احمد دحلان المکیوشی شافعی، فقیه و مورخی بود که در مکه معظمه، مقام مفتی و عنوان «شیخ الاسلامی» را در اختیار داشت و آثار علمی متعددی را به رشته تحریر درآورد. سیداحمد در سال ۱۲۳۱ هجری قمری در مکه متولد شد و در محرم سال ۱۳۰۴ درگذشت. تعدادی از کتب این مؤلف، همچون: «الازهار الزینیه فی شرح متن الالفیه»، «تاریخ الدول الاسلامیه بالجداول المردیه»، «فتح الجوادل منان علی العقیده المسلمات بی فید الرحمان»، «الدرس السنیه فی الردی علی الوهابیه»، «نهل العطشان علی فتح الرحمان فی تجوید القرآن»، «خلاصه الکلام فی امراء البلاد الحرام»، «الفتوحات الاسلامیه» و... در سطحی وسیع منتشر و توزیع شده است. مقاله حاضر یکی از آثار این نویسنده فقیه است، که در سال ۱۹۷۸ میلادی و به اهتمام حسین حلمی بن سعید استانبولی در شهر استانبول به چاپ رسیده است. دوران سلطنت سلطان سلیم دوم - ۱۲۰۴، ۱۲۲۲ ه.ق - بسیار آشفته بود و از جمله تحرکات فتنه آمیزی که در روزگار وی شکل گرفت، توطئه وهابیت بود که در حجاز اتفاق افتاد. در پی این رویداد، توطئه گران اداره «حرمین شریفین» را به دست گرفتند و زایران مصری و سوری را از انجام مراسم عبادی حج بازداشتند. در همین ایام، حرکت دیگری در مصر اتفاق افتاد که بر اثر آن، پیروان فرانسیس (۱۲۱۳ تا ۱۲۱۶ ه.ق) این سرزمین را پاره پاره کردند. رویارویی بین مدافعان وهابیت و «غالب ابن مساعد الشریف» حاکم مکه در سال ۱۲۰۴ ه.ق آغاز شد. پیش از آن، مدافعان فرقه وهابیت در نقاط مختلف پراکنده بودند و در انتظار، محترم با وقار و صلح طلب به نظر می رسیدند. اما به مرور زمان، طبیعت شیرین و جنایتکارانه خود را آشکار ساخته و با ترور و کشتار گسترده به حکومت خود ادامه دادند. اینان شمار کثیری از مردان بی گناه را به قتل رسانیده و دارایی و اموال آن‌ها را به غارت بردند و زنشان را به اسارت گرفتند. بنیان گذار شیرین فرقه «محمدابن عبدالوهاب» از قبیله «بنو تمیم» بود که عمری طولانی داشت (۱۱۱۱-۱۲۰۰ ه.ق) و پاره‌ای ماده تاریخ مرگ او را، عبارت، «اهلاک الخبیث» یافته‌اند (ارزش عددی این عبارت به حروف ابجد، عدد ۱۲۰۰ را نشان می‌دهد). محمدابن عبدالوهاب در مدینه درس می‌خواند. پدر و برادرش، مردانی عالم و متدین بودند. شواهدی در دست است که براساس آن، پدر و برادر و برخی از اساتید او، پیش‌بینی کرده بودند که محمدابن عبدالوهاب از راه راست منحرف خواهد شد و با رهبری خود، مردم را به گمراهی خواهد کشانید. این پیش‌بینی آنها، براساس مطالعه در رفتار و کردار غیرعادی محمدابن عبدالوهاب انجام گرفته بود، بویژه که رفتار و کردار او غالباً بر ضد مسایل آگاهی‌بخش مردم و متکی بر سرزنش آنها بود. پیش‌بینی مذکور در اندک مدتی به حقیقت پیوست، زیرا او انحرافی را

آغاز و پی‌ریزی کرد و ترتیبی فراهم آورد تا به وسیله آن، عقیده خود را به مردم انتقال داده و آنها را تشویق کرده تا به راهبران اسلام بی‌اعتنایی کرده و آنها را به ایجاد بدعت متهم سازند. بر طبق اصول وهابیت، اگر شخصی چیزی را به کسی غیر از خدا اسناد دهد (ولو این که اموری باشد که منطقاً مجاز است) یک بدعت گزار، مشرک و مرتد محسوب می‌شد و چنین است در مورد کسی که مساعدت دیگری را در موفقیت خود در رفع یک سلسله مشکلات معین، دخیل بدانند. به همین دلیل، زیارت ضریح مقدس پیامبر اکرم (ص) - یا هر پیامبر دیگر، امام، قدیس یا هر فرد الهی - شرک محسوب می‌گردد. همچنین است شفیع قراردادن آنها برای استمداد از درگاه خداوند. شخص، مجاز به سفر عتبات عالیات نیست و نمی‌تواند از امامان استمداد جوید و هنگام توسل به مقدسین، نباید آنها را به زبان آورد. وهابیون برای مقبول ساختن این مفاهیم، کوشیدند طرح‌ها و مدلهایی برای اصول خود پدید آورند، اما در هیچ موردی صاحب توفیق نشدند. با وجود این، محمدبن عبدالوهاب برای جلب شماری از پیروانش، تدابیر ویژه‌ای را اتخاذ کرد. وی با بیان شیوه‌ای مخصوص و تهیه مقالات متعدد، عقاید خود را ارایه کرده و پرهیزکارترین موحدان را بدعت‌گزار، مشرک و غیره نامید. او موفق شد شماری از امراء محلی بخش عربستان شرقی را ملازم خود ساخته و در این رهگذر، آنها را تشویق کرد تا در تبلیغ اصول وهابیت او را یاری دهند که این امر با موفقیت مواجه شد و آنها به او مساعدت کردند تا حکومتش تقویت شده و گسترش یابد. بدین ترتیب، محمدبن عبدالوهاب به اعمال قدرت در میان بادیه‌نشینان پرداخت تا ارتشی از افراد ناآگاه و مردمی غافل، مهیا سازد. او بیش از هر مسأله دیگر، این تفکر را در ذهن آنها ایجاد کرده بود که در صورت نافرمانی دستوراتش کافر یا مرتد خواهند بود و بر پایه این اعتقاد ریختن خون مسلمانان برای وهابیون مباح گشته بود. در این راستا، شماری از علماء برجسته از جمله شیخ سلیمان، برادر محمدابن عبدالوهاب و نیز تعدادی از معلمان سابق او، مقالاتی بر ضد اصول وی، منتشر ساختند. از سوی دیگر، چندتن از حکام محلی، اصول وی را تعمیم بخشیدند و محمدبن سعود جد اعلا سلسله حاکم فعلی در حجاز، پسر و جانشینش عبدالعزیز محمدبن سعود از جمله حکام محلی‌ای بودند که از محمدابن عبدالوهاب پشتیبانی می‌کردند و اصول او را گسترش می‌دادند. این حکام برای پشتیبانی از محمدابن عبدالوهاب و مساعدت وی هرچه در توان داشتند در طبق اخلاص نهادند (شاید ذکر این موضوع خالی از فایده نباشد که خاندان سعود از شاخه خاندان مسلمیه کذاب محسوب می‌شود). همان گونه که آمد، بیشتر معلمان محمدابن عبدالوهاب، گمراهی او و امکان فراهم آمدن پیروانی را برای او، پیش‌بینی کرده بودند و سرانجام هم پیشگویی‌های آنان حقیقت پیدا کرد. محمدبن عبدالوهاب گمراه شد و گروه انبوهی از مردم غافل را، اغفال کرد. به هر حال، وی مدعی بود که مصلح است و چنین وانمود می‌کرد که هدف خاص او از ایجاد فرقه وهابیت، تجدید عقیده خالص و محکم توحیدی و به دور از شرک است. وی مدعی بود که مردم از طریق عبادت خدای یگانه، منحرف شده‌اند و ششصدسال است که در مسیر جاده کفر و شرک، گام برمی‌دارند. او همچنین خود را موظف می‌دانست که برای احیاء توحید خالص باید حرکتی را آغاز کند و در پیشبرد این عقیده، به آیات متعدد قرآنی متوسل می‌شد. آیاتی که وی بیان می‌کرد بر بی‌دینان مصداق دارد، اما او از این آیات بر ضد مؤمنان استفاده می‌کرد، که دو آیه ذیل نمونه‌ای از آن است: الف: «و چه اشتباه بزرگی می‌کند آن که به غیر خدا دعوت می‌کند (۶-۴۵)» ب: «و دعوت نمی‌کند به غیر خدا، به چیزی که نه تو را منفعت می‌رساند و نه ضرر (۱۰۶-۱۰)»

آیا استمداد از پیامبر همان شرک است

محمدابن عبدالوهاب مکرر تأکید می‌کرد که اگر کسی به پیامبر (ص) و یا دیگر شخصیت‌های الهی و مقدسین - ولو این که نام آنها را در نمازهایش ذکر کند متوسل گردد، مشرک می‌شود و از آیات مذکور در فوق بر ضد چنین کسانی استفاده می‌کرد. وی زیارت ضریح پیامبر گرامی اسلام (ص) و پیامبران دیگر، مقدسین و اشخاص الهی را، شرک محض و گناهی نابخشودنی می‌دانست و در تأیید آن به آیه قرآن متوسل می‌شد که می‌گوید: «بت پرستان به قول خودشان، بت‌ها را برای نزدیکی به خدا پرستیدند.» به

استدلال او، مردمی که از پیامبر (ص) و مقدسین دیگر استمداد می‌جویند باید با همان بت پرستانی که قرآن ذکر کرده است مقایسه شوند. محمدابن عبدالوهاب همچنین استدلال می‌کرد که بت پرستان و مشرکان به آفریدگاری بت‌ها باور ندارند و آفرینش را، خاص خدا می‌دانند. وی بر این قیاس نتیجه گرفت که انگیزه بت پرستی مشرکان، نزدیکی به خدا بوده و بت پرستی را وسیله‌ای برای این کار قرارداد داده بودند، درست به همان ترتیب که مسلمانان مشرک از پیامبر یا ائمه (صلوات الله علیهم اجمعین) استمداد می‌جویند. شاید بتوان به این ادعای بی‌اساس، چنین پاسخ داد: مؤمن، انبیاء و سایر مردان عالیقدر الهی را به چشم خدا نگاه نمی‌کند و آنها را شریک خدا نیز نمی‌داند، بلکه آنان را مخلوق و بنده خدا می‌پندارد. مؤمن، اینان را شایسته، پرستش نمی‌انگارد و هرگز آنها را نمی‌پرستد. به عبارت دیگر، بت پرستانی که در قرآن مجید از آنها یاد شده، بر این عقیده بودند که بت‌ها همان خدایان آنها هستند، جز آن که نمی‌توانند آفریننده باشند. خلاصه مطلب آن که، یک مؤمن معتقد است پیامبر (ص) و دیگر مردان الهی، بندگان برگزیده خدایند و شایسته احترام، درحالی‌که هیچگاه مورد پرستش قرار نمی‌گیرند. توسل مؤمن به چنین شخصیت‌هایی، در نهایت کسب برکات خداوند از طریق شفاعت آنهاست. در تأیید این مطلب، شواهد کافی در قرآن و سنت (رفتار و کردار پیامبر) وجود دارد. به اعتقاد یک مسلمان تنها خداوند تعالی است که شایسته پرستش است و همه پادشاهان و مکافات مختص اوست. پیامبر (ص) و دیگر شخصیت‌های الهی عالیقدر، هرگز چیزی خلق نمی‌کنند و پاداش و جزایی نمی‌دهند و تنها این خداوند قادر است که بر آفریدگان خود ببخشد و رحمت کند. این مایه شرمساری و اغفال است که بنیانگذار وهابیت و پیروانش، موحدترین اشخاص را به شرک متهم ساخته و آنها را با بت پرستان، یکی می‌دانند و چگونه می‌توانند تمام آیاتی را که مناسب بی‌دینان است، در مورد موحدین به کار برند؟ در این مورد می‌توان به احادیث ذیل اشاره داشت: الف: «البخاری روایت می‌کند از عبدالله بن عمر که او روایت کرد از پیامبر اکرم (ص) که فرمودند: خوارج برضد امام (ع) اقدام خواهند کرد و آیات قرآنی مناسبت کافران را به مؤمنان اسناد خواهند داد.» ب: «عبدالله بن عمر روایت کرد از پیامبر (ص) که فرمودند: «بیشترین نگرانی من برای امت، هنگامی است که تعدادی از مردم احساس مسوولیت نکنند و آیات قرآنی را تفسیر به رأی نمایند و آنها را بد به کار برند.» که این دو حدیث، وصف الحال فرقه وهابیت است. اگر «توسل» (التماس به برکات خداوند از طرق پرهیز از گناه و پرهیزگاری) از نشانه‌های شرک باشد، محمد پیامبر (ص) که متعالی‌ترین موحدان بود، هرگز آن را انجام نمی‌داد و اخلاف او نیز، به چنین کاری مبادرت نمی‌کردند. احادیثی وجود دارد که نشان می‌دهد پیامبر (ص) صراحتاً با توسل به پرهیزگاری، از خداوند طلب رحمت کرده‌است. ایشان به مناسبتی می‌گویند: «پروردگارا از تو می‌خواهم به حق و مقام کسانی که از تو درخواست کمک می‌کنند...» حدیث دیگری از پیامبر (ص) نقل شده که هنگامی که وی جسد فاطمه بنت اسد (مادر حضرت علی (ع)) را در قبر دید، گفت: «بارخدا یا از تو می‌خواهم به حق پیامبرت و به حق پیامبرانی که قبل از من بودند، بر مادرم فاطمه بنت اسد این لحظه را مبارک گردانی و آرامگاه او را برایش راحت‌سازی، زیرا تو بخشیده‌ترین‌ها هستی.» نمونه دیگری از این «توسل» آن است که یک بار مرد کوری از پیامبر درخواست کرد تا دعا کند که خداوند بینایی او را بازگرداند. پیامبر (ص) به او فرمودند: «وضو بگیر و دو رکعت نماز بخوان، سپس بگو، ای پیامبر خدا برای اعاده بینایی من، میان من و خدا واسطه باش. آنگاه بگو، بارالها، این شفاعت را بپذیر و حاجت مرا برآورده‌ساز» و در پی این فرمایش، مرد نابینا چنین کرد و بیناییش را باز یافت. همچنین بنابر حدیث دیگری، آدم که میوه ممنوعه را خورد، برای طلب عفو با توسل به پیامبر (ص) به درگاه خداوند دعا کرد. آدم نام پیامبر (ص) را در همه جای بهشت دیده بود. بر روی دیوارها، بریشانی فرشتگان و غیره و درباره آن نام، از خداوند سؤال کرده بود که پاسخ شنید: «آن از اولاد محترم توست، اگر به خاطر این بنده نبود تو را نمی‌آفریدم.» آدم با شنیدن این سخن، گفت: «پروردگارا به حرمت اولاد پیامبرت، او (آدم) را ببخش.» و خداوند حاجت او را برآورده ساخته و افزود: «ای آدم، اگر تو از محمد آن مخلوق زمینی درخواست می‌کردی که در حق تمام بهشتیان میانجیگری کند، من شفاعت او را می‌پذیرفتم.» داستانی از عمر بن خطاب خلیفه دوم نقل شده، مبنی بر این که وی زمانی

می‌خواست از خداوند تقاضای نزول باران کند؛ به همین دلیل از عباس عمومی پیامبر(ص) در حق شفاعت مسلمانان در این باره سؤال کرد که این گونه داستان‌ها بسیار مشهور است. پیروان پیامبر(ص) به طور معمول به همان روش مرد ناینبا- که در حدیث آمده ذکر شد- در استغاثه‌های خود، یا محمد(ص) می‌گویند. خطاب «یا محمد» نشانه توسل است. می‌توان با بررسی احادیث منقول، شواهد فراوانی برای این حقیقت یافت. مثلاً بلال بن حارث، یک بار در کنار قبر پیامبر ایستاد و خطاب به او گفت: «ای رسول خدا، به درگاه خداوند دعا کن تا برای امت تو باران نازل کند.» در این راستا، مریدان مرده را نیز به همین ترتیب مورد خطاب قرار می‌دادند و خود پیامبر(ص) هنگام حضور بر سر مقابر، چنین می‌کرد. شیخ محمد بن سلیمان، مؤلف «حواشی شرح ابن حجر» از کسانی که در رد محمد بن عبدالوهاب مطالبی نوشته است (شیخ یکی از الامقام‌ترین معلمان محمد بن عبدالوهاب بود). وی خطاب به محمد بن عبدالوهاب می‌نویسد: «ای محمد بن عبدالوهاب، من به تو نصیحت کردم که به خاطر خدا، زیانت را از گفتار برضد مسلمانان نگهداری. تو اگر مسلمانی را بیابی که در ذهن خود، کس دیگری غیر از خدا را کشف کرده، ممکن است راه او را درست بینداری و به او ملحق شوی و اگر به نصیحت تو گوش نکرد، می‌توانی او را مرتد قلمداد کنی. می‌خواهم به تو هشدار دهم که حق نداری به انبوه مسلمانان نسبت ارتداد دهی، زیرا خود تو راهی را در پیش گرفته‌ای که موجب جدایی‌ات از صواب صواب مسلمانان شده است. نیازی به یادآوری نیست که اصطلاح «ارتداد» بیشتر به کسانی منسوب است که خود را از جامعه اصلی امت مسلمانان جدا کرده‌اند و تو در راهی قدم گذاشته‌ای که غیر از راه اکثریت مسلمانان واقعی است. خداوند در قرآن مجید می‌فرماید: «هر آن که از راه راست منحرف شود و برضد پیامبر برود، از راهی غیر از راه مؤمنان پیروی کرده و او را از همان راهی که برگزیده به جهنم می‌فرستیم، به راستی که سرنوشت ترسناکی است. (۱۱۵-۴) باید گفت که کار چنین مردمی شباهت زیادی به بره‌هایی دارند، که از گله دور افتاده‌اند و سرانجام شکار گرگ خواهند شد.

حرکت سیاسی وهابیون

بدون تردید، اصحاب پیامبر و نسل‌های بعدی آنان، به زیارت حرم پیامبر می‌رفتند. این مطلب را چند حدیث تأیید می‌کند و آن را عملی پرهیزکارانه توصیف می‌نماید. پیامبر(ص) در مقابل کسانی که می‌گویند، استمداد از غیر خدا، موجب نگرانی است، می‌فرماید: «اگر اسب یا شتری در صحرا گم شود، صاحبش می‌تواند از دیگر مؤمنان استمداد جوید، زیرا خداوند درخواست بندگانی که او را بخوانند اجابت می‌کند.» حدیث دیگری می‌گوید: «اگر بیگانه‌ای چیزی از شما گرفت، بگویند: «ای بندگان خدا مرا یاری کنید و بدین ترتیب از خداوند استمداد بجوید.» پیامبر(ص) در شب معراج، خطاب به زمین فرموده است: «ای زمین خدای من، الله خدای توست.» همچنین وقتی پیامبر به دیدن آرامگاه یکی از اولیاء (پیامبران یا مقدسین) رفت با صدای بلند گفت: «سلام بر شما ای اسیران زمین.» به علاوه، تمام مسلمانان در نمازهای یومیه می‌گویند: «السلام علیک ایها النبی.» خلاصه، دعا یا توسل به آفریدگان خدا، هیچ ایرادی ندارد. به تأکید وهابیون نمی‌توان اشخاص معروف یا هر چیزی را که قدرتی مشابه آن اشخاص دارند به خدا نسبت داد، زیرا در این صورت، مؤمنان پیشرفتی در توحید نخواهند داشت. این امر، مانند آن است که بگوئیم بیماری را و دکتر معالجه و دارو، درمان می‌کند، در حالی که می‌دانیم، شفا دهنده اصلی بیمار خواست. بنابراین، مسلمانی که از اشخاص یا چیزهایی غیر از خدا استمداد می‌جوید، قدرت الهی را نادیده می‌گیرد. برای رد اصول محمد بن عبدالوهاب، همین مختصر کافی است. پسر عبدالوهاب پس از آن که موفق شد فرقه وهابی را بنیان گذارد، سرکشی را آغاز کرد و در بخش شرقی عربستان، قبایل را یکی از پس از دیگری، تحت فرمان خود در آورد. سپس، قلمرو خود را به یمن، مدینه، مکه و سراسر حجاز و در نهایت به حومه دمشق توسعه داد. وهابیون برای اغفال علما، هیأت‌های مذهبی به مکه و مدینه فرستادند تا با آنها مباحثه کنند. این هیأت‌ها در بحث مراسم عبادی و احکام، از ارایه پاسخ مناسب درماندند. در نتیجه مباحثات این هیأت‌های مذهبی و علماء مکه و مدینه، روشن شد که نه تنها

اصول وهابیت بی‌اساس است، بلکه کفر آمیز هم هست. رهبران مذهبی مکه و مدینه هنگامی که متقاعد شدند که وهابیون هیچ دلیل و منطق استواری را نخواهند پذیرفت، قضیه را به حاکم مکه گزارش دادند و شواهدی از ارتداد وهابیون را ارایه کردند. بدین ترتیب، عموم مردم از کفر آمیز بودن اصول وهابیت آگاه شدند. این حادثه مهم در خلال حکومت مسعود بن سعید شریف مکه متوفی به سال ۱۱۶۵ ه. ق روی داد. مسعود بن سعید، وهابیون را دستگیر و زندانی کرد، اما عده‌ای از آنها موفق به فرار شده و به گروه خود پیوستند. به زودی اخبار دردناکی از شورش وهابیون و هجوم آنها به قبایل تابع شریف مکه در این شهر منتشر شد و منازعات، رفته رفته بسیار جدی و گسترده شد و جنگی تمام عیار در سال ۱۲۰۵ هجری رخ داد که در نتیجه آن مردم بی‌شماری کشته شدند. در این هنگام، شریف مکه، غالب بن مسعود بن سعید بود و در مدتی کوتاه، بسیاری از قبایل تابع حکومت شریف مکه، به وهابیون پیوستند. در سال ۱۲۱۰ ه. ق وهابیون با سپاهی انبوه به طائف رسیدند و پس از محاصره شهر موفق شدند آن را تسخیر و تمامی اهالی را به اسارت در آورند. آنها تمامی اسیران را از زن و کودک کشتند و شهرها را به کلی غارت کردند. پس از آن، وهابیون تصمیم گرفتند تا به مکه حمله کنند اما موسم سالیانه حج فرارسیده بود و آنها نگران بودند، که مبادا حجاج سوریه و مصر متحد شوند و با آنان بجنگند بنابراین، تا پایان مراسم حج، منتظر ماندند و پس از بازگشت حجاج به کشورهاشان، به مکه حمله بردند. فرماندار مکه چون توان نظامی و قدرتی نداشت، نتوانست از شهر دفاع کند. لذا اهالی مکه که نگران بودند نکند به سرنوشت مردم طائف دچار شوند، ناگزیر شده در هشتم محرم سال ۱۲۱۸ ه. ق با ورود وهابیون به مکه، موافقت کرده و حکومت آنها را پذیرا شوند. وهابیون چهارده روز در مکه اقامت کرده و طی این مدت، اهالی را به اتابۀ از اعمالی نظیر توسل و زیارت قبور وادار نمودند و آنها را متعهد ساختند که دیگر، هرگز مرتکب اعمالی نشوند که از نظر وهابیون شرک محسوب می‌گردد. سپاه وهابیون پس از فتح مکه برای جنگ با «غالب» شریف مکه، عازم جده شده و پس از محاصره شهر، با توپخانه سنگین خود، آن را درهم کوبیدند، اما مدافعین شهر، قهرمانانه پایداری کردند و شمار زیادی از وهابیون را کشتند. وهابیون ناگزیر صحنه را ترک گفتند و به مکه بازگشتند و در نتیجه، جده نجات یافت. پس از این واقعه، وهابیون سپاه مخصوصی تشکیل داده و شریف عبدالمعین را به فرماندهی آن تعیین کردند. شریف عبدالمعین از روی اکراه و به منظور نجات اهالی مکه از خشم وهابیون، این تکلیف را به عهده گرفت.

آزادی مکه و دومین تهاجم

در ماه ربیع الاول ۱۲۱۸ ه. ق شریف غالب و شریف پاشا؛ فرماندار جده از سوی دولت عثمانی، سپاهیان خود را به سوی مکه رهبری کردند. وهابیون بدون جنگ، مکه را تخلیه کرده و شریف غالبه یک بار دیگر فرماندار مکه شد و با قبایلی که از سوی وهابیون اغفال شده بودند جنگید، در نتیجه طائف آزاد شد و «عثمان المزایفی» به امارت آن تعیین گشت. شریف غالب تا انقیاد نهایی تمام قبایل اطراف مکه و نابودی حکومت وهابی، از پای ننشست. وهابیون، علی‌رغم این عقب‌نشینی نظامی به کلی از میان نرفتند و پس از تجدید قوا، تهاجم دیگری را آغاز کردند و این بار موفق شدند تمام نواحی را که تحت حکومت شریف مکه درآمده بود، مطیع خود سازند. وهابیون در خلال این حمله، مکه را نخست در سال ۱۲۲۰ ه. ق محاصره کرده و بعد، آن چنان بر مردم سخت گرفتند که آنان برای سجوی مجبور به خوردن گوشت سگ شدند و «شریف غالب» در نتیجه این وضعیت شوم، ناچار تن به صلح داد. سرانجام با مداخله پاره‌ای از گروهها، صلح نامه‌ای با وهابیون منعقد شد که کلاً متوجه بهبود حال مردم مکه بود و ابقاء «شریف غالب» در مقام خود به عنوان امیر مکه، یکی از مفاد آن بود. در پی این قرارداد، وهابیون در ماه ذیحجه ۱۲۲۰ هجری قمری وارد مکه شدند. آنان مدینه را نیز گرفتند و خانه پیامبر اسلام (ص) را غارت کرده و مرتکب اعمال زشت بی‌شماری شده و پس از آن «مبارک بن مدیان» را به امارت مدینه تعیین کردند. بدین ترتیب، وهابیون هفت سال جبارانه بر مکه و مدینه حکومت رانده و مردم سوریه و مصر را از رفتن به حج باز داشتند و کعبه را با پارچه پشمی سیاه پوشانیدند. یکی از اقدامات شگفت وهابیون، تحریم استعمال تنباکو

بود و کسانی که جرأت کشیدن سیگار به خود می‌دادند بلافاصله مجازات می‌شدند.

نخستین جنگ با عثمانی

دولت عثمانی در خلال این سال‌ها درگیر جنگ تلخی با قدرت‌های اروپایی بود و کمتر فرصت توجه به عربستان را پیدا می‌کرد. دولت عثمانی در سال ۱۲۲۶ ه. ق محمد علی پاشا را با فرمان جنگ با وهابیون، به حکومت مصر تعیین کرد. او هم سپاه عظیمی تهیه دید و آن را به فرماندهی پسرش ابراهیم به عربستان فرستاد. این سپاه با عبور از صحرا و دریاچه «نیبار» رسید و آن را از حکومت وهابی آزاد ساخت، اما پس از رسیدن به «صفرا» و نواحی «الحدید»، جنگ شدیدی میان سپاه مصری و قبایل عرب طرفدار وهابیون در گرفت که به شکست سپاه مصری منجر شد و بیشتر آنها به قتل رسیدند. در این معرکه تنها تعداد اندکی از آنها توانستند جان سالم به در برده و به مصر بازگردند (ذیحجه ۱۲۲۶ ه. ق). پس از این شکست، محمدعلی پاشا سپاه دیگری تدارک دید و در سال ۱۲۲۷ ه. ق عازم حجاز شد. این سپاه دارای هجده زره‌پوش و سه توپ سنگین بود که با ارتش قبلی تفاوت عمده‌ای داشت. این سپاه توانست تمام نواحی اشغالی وهابیون و از جمله «صفرا» و «الحدید» را در خلال ماه رمضان تصرف کند، که البته این امر، با همکاری امراء محلی و بدون خونریزی با موفقیت به نتیجه رسید. در این راستا، گفته شده است که پاشا برای جلب همکاری امراء محلی، مبالغه‌گرافی به آنان پرداخت کرد و از جمله یکصد هزار ریال به فرمانده کل و هیجده هزار ریال به هر یک از فرماندهان تحت امر او پرداخت کرد. همچنین ماهیانه گزافی نیز به امراء محلی پرداخت می‌کرد که تمام این نقشه‌ها و پیروزی‌ها با صلاح‌الدین شریف مکه انجام گرفته بود. وی با تظاهر به همکاری با وهابیون، پنهانی به ارتش مصر کمک می‌کرد. در اینجا باید یادآور شد که تهاجم نخست مصریان با مصیبت پایان یافت، زیرا نه فرمانده آن نه در کار سپاه هماهنگی داشت، و نه با «شریف غالب» مشاوره می‌کرد. به هر حال، ارتش مصر در ذیقعد سال یاد شده با پیروزی وارد مدینه شد. مردم مصر با دریافت اخبار این حوادث، طی سه روز با چراغانی کردن شهرها و اجرای مسابقه‌های ورزشی سنتی و غیره، این پیروزی را جشن گرفتند. در محرم سال ۱۲۲۸ ه. ق، ارتش مصر با عبور از دریا وارد جدّه شد و آن را آزاد ساخت که در نتیجه مکه نیز بازپس گرفته شد و تمام این پیروزی‌ها با نظر مستقیم «شریف غالب» صورت گرفت، با ورود ارتش مصر به جدّه، سپاه وهابیون به همراه فرمانده کل از شهر گریختند. «سعود» امیر وهابی مکه در مدینه بود که خبر پیروزی ارتش مصر را در سال ۱۲۲۷ ه. ق و پس از مراسم حج، به گوش او رسید.

پایان کار

در شوال سال ۱۲۲۸ ه. ق، محمدعلی پاشا به سوی حجاز حرکت کرد. در این هنگام «شریف غالب»، «عثمان المذافی»، امیر وهابی طائف را دستگیر و او را با خود به مصر برده و بعداً به استانبول اعزام و در آنجا، او را اعدام کردند. محمدعلی پاشا در محرم سال ۱۲۲۹ ه. ق «مبارک بن مذافی» حاکم وهابی مدینه را به استانبول تبعید کرد که او هم در آنجا اعدام شد. مبارک را نخست در شهر گردانیدند تا مردم او را ببینند و سپس سر از تنش جدا کرده و جسدش در دروازه شهر به نمایش گذاشتند. محمدعلی پاشا در سال ۱۳۳۰ ه. ق پس از انجام فریضه حج، عازم مصر شد و قبل از ترک مکه، حسن پاشا را به فرمانداری آن شهر منصوب ساخت. او تا پیش از شکست کامل و نابودی وهابیون در سرتاسر حجاز و عربستان شرقی به مصر بازنگشت و در این میان، تنها چند وهابی جان سخت به رهبری عبدالله بن سعود موفق به ترک «داریه» شدند. با وجودی که عبدالله بن سعود طی قراردادی با «تسون پاشا» حاکم مدینه تبعیت از محمدعلی پاشا را پذیرفته بود، اما محمدعلی پاشا ارتش دیگری به فرماندهی پسرش ابراهیم برای نابودی آنها فرستاد. ابراهیم پاشا در سال ۱۲۳۳ ه. ق به «داریه» حمله برد و عبدالله بن سعود را با شمار قابل توجهی از پیروانش به اسارت گرفته و جملگی را در سال ۱۲۳۴ ه. ق به مصر فرستاد. مردم مصر پس از دریافت خبر شکست «داریه» با کنجکاو به تماشای اسرا نشستند.

پس از آن که عبدالله بن سعود را به نزد محمدعلی پاشا آوردند، او را به گرمی پذیرفته و در کنار خود نشانید و با او به نرمی سخن گفته و در مورد جنگ از او سؤال کرد. عبدالله پاسخ داد: «همه جنگها مثل هم هستند و همواره غالب و مغلوب وجود دارد.» پاشا عقیده او را در مورد ابراهیم پاشا و شیوه جنگی اش با وهابیون پرسید، عبدالله گفت: «وی نهایت کوشش خود را به کار برده بود، همانطور که وهابیون چنین کرده بودند، ولی به طور کلی همه اتفاقات خواست خداوند بوده است.» پاشا با عبدالله با احترام زیاد رفتار کرد و گفت: «من درباره تو با سلطان حرف خواهم زد.» آنگاه لباس مناسبی بر او پوشانید و خانه اسماعیل پاشا در «بلق» (نزدیک قاهره) را برای اقامت او تعیین کرد. عبدالله بن سعود هنگام ورود به تالار محمدعلی پاشا، جعبه کوچکی در دست داشت. پاشا در مورد آن از عبدالله سؤال کرد و او پاسخ داد که: «در این جعبه، چیزی وجود دارد که پدرم آن را از خانه پیامبر(ص) برداشته است، این را آورده‌ام که به سلطان تقدیم کنم.» به دستور پاشا در جعبه را گشودند، در داخل آن سه نسخه قرآن خطی حجیم، یک مروارید سفید درشت، یک زمرد بزرگ و مقداری طلا بود. عبدالله گفت: «این تنها چیزی است که همراه پدرم بود، زیرا او به بقیه چیزهای خانه پیامبر(ص) دست نزده است؛ چون اعراب مدینه و مکه و شریف مکه، بقیه وسایل را غارت کرده بودند.» محمدعلی پاشا، توضیحات او را قانع کننده دانست و گفت که مقداری از آن وسایل با را نزد شریف مکه یافته‌ایم. ابراهیم پاشا در ۱۲۳۵ ه. ق پس از تخریب کامل «داریه» از حجاز به سوی مصر رفت و اهالی «داریه» را مجبور به مهاجرت کرد. عبدالله بن سعود را همان سال به استانبول فرستادند که در آنجا و در کاخ باب همایون اعدام شد. در همان زمان، بسیاری از پیروان عبدالله را نیز در بخش‌های متعدد امپراتوری عثمانی، اعدام کردند.

نتیجه سخن

می‌توان گفت که فتنه وهابیت، فاجعه‌ای برای اسلام بود. وهابیون خون مسلمانان بی‌گناه را ریختند و بسیاری از اموال را نابود و غارت کردند. احادیثی از پیامبر در دست است که وقوع این حادثه را پیشگویی کرده بودند. یکی از مهمترین آن‌ها چنین است: «گروهی از مردم شرق ظهور می‌کنند که مدعی طرفداری از قرآن هستند، اما ادعای آن‌ها تظاهری بیش نبوده و تیرهای زیادی از کمان همان ادعا، به سوی اسلام رها خواهند کرد. تحلیق (تراشیدن سر) از ویژگی‌های بارز این گروه است و این حدیث که در این رابطه به طرق گوناگون نقل شده، متفق‌القول به وهابیون نسبت داده شده است. زیرا وهابیون تنها گروهی از مسلمانانند که اجباراً باید موی سر خود را بتراشند.» «سید عبدالرحیم عبدالله»؛ مفتی زبید، معمولاً می‌گفت، برای رد وهابیون نیازی به تألیف کتاب نیست. حدیث تحلیق به تنهایی برای این منظور کافی است. یک زن وهابی که مجبور به تراشیدن موی سرش بود، به عبدالوهاب اعتراض کرده و گفت: «شما که زنان را مجبور به تراشیدن موی سر می‌کنید، باید مردان را نیز وادار سازید که ریش خود را بتراشند، زیرا ریش آنها برایشان حالت همان زینتی را دارد که موی زنان برایشان دارد.» محمدبن عبدالوهاب نتوانست پاسخی منطقی به این استدلال زن بدهد. از جمله موهوماتی که وهابیون به آن عقیده داشتند، ایرادگیری سخت آنها بر «توسل» بود، گرچه احادیث معتبری در تأیید آن وجود دارد. وهابیون همچنین از مردم می‌خواستند که در پایان سخن، به پیامبر توسل نجویند و بخصوص در «منی» بر این نشانه شرک، اصرار داشتند. یک بار، مرد ناینبایی را که به پیامبر توسل جسته بود به نزد محمدبن عبدالوهاب آوردند و او هم به دلیل تخطی نابینا از فرمانش، او را محکوم به اعدام کرد. از این گونه حوادث در تاریخ وهابیت بسیار است که در این اندک نگنجد.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

جاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار- ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتبع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل بیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز:

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی

دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتبع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران (۰۳۱۱)۲۳۳۳۰۴۵

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۰۶۰۹-۵۳ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام: - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، اما تو دریچه ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می دارد و با حجت های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

